

دعوت به درک مدرنیت یک پدیده

تاملی در مقاله «ایمان و تکنیک»

علی اصغر سیدآبادی

مقدمه: «محمد رضا نیکفر» اخیراً مقاله ای با عنوان «ایمان و تکنیک» منتشر کرده است که همچون نوشته های پیشین او مقاله ای جدی و دربردارنده نکاتی تازه است.

نیکفر از دانشگاه کلن آلمان در رشته فلسفه فارغ التحصیل شده و بیش از دو دهه است در آن کشور زندگی می کند و به آلمانی و فارسی می نویسد. نوشته های او موضوع های متنوعی را دربرمی گیرد که همه در یک محور مشترک اند و آن وابستگی شان به عصر جدید است. جدا از مقاله مفصل او در دفاع از حقانیت عصر جدید، مقاله هایی درباره خشونت، حقوق بشر، ۱۱ سپتامبر (بنیادگرایی)، سکولاریسم و... منتشر کرده است..

همچنین کتابی از او با عنوان «خشونت، حقوق بشر و جامعه مدنی» توسط انتشارات طرح نو در ایران به چاپ رسیده است. از او مقاله های متعددی در مجله نگاه نو (ناشر مقاله هایش در ایران) و سایت نیلگون منتشر شده است، اما بسیاری روشنفکران ایرانی او را با نقدهایی که بر محمد مجتهد شبستری و عبدالکریم سروش نوشته است، می شناسند.

عبدالکریم سروش ضمن جدی و عالمانه خواندن نقد او یکی از سخنرانی هایش را به پاسخگویی به آن نقد اختصاص داد که اگر شکلی مکتوب می گرفت و به گفت و گویی سازنده میان آن دو تبدیل می شد، نکته هایی مفید و تازه از آن به دست می آمد. اما گویی شکل گیری گفت و گوهای انتقادی میان روشنفکران و متفکران ایرانی را باید از حسرت های همیشگی و دور از دسترس خود ثبت کنیم. نیکفر همچنین در مقاله ای کوشیده است از نظریه ای بومی درباره سکولاریزاسیون سخن بگوید. او از معدود روشنفکران عرفی ایران است که توامان به «مسئله ایرانی» و «پاسخ ایرانی» بر بنیادی سکولار می اندیشد. در حالی که اغلب روشنفکران عرفی ایران قائل به پاسخ های ایرانی برای مسائل نیستند و یا

حداقل در بررسی کارنامه شان جای چنین پاسخ هایی خالی است و از راه حل های عام و جهانشمول برای مسائلی همچون مدرنیته، دموکراسی، حقوق بشر و... دفاع می کنند.

نیکفر همزمان با تلاش نظری اش برای یافتن پاسخی هایی ایرانی برای مسائل به زبان نیز می اندیشد. او تلاش دارد به زبانی دست یابد که ضمن برخورداری از سنت ادبیات فارسی، حامل مناسبی برای اندیشه مدرن باشد. وسواس او در برخوردش با زبان باعث شده است که به زبانی خاص دست یابد که به رغم اندک دشواری های ارتباطی اش، زبانی زیبا و محکم است.

###

در تحلیل وضعیت مدل های از پیش ساخته اغلب گمراه کننده اند. اگرچه هر تحلیلی با برجسته کردن و به چشم آوردن عنصر یا عناصری سامان می گیرد و خودبه خود همراه با نوعی گزینش گری است، اما مدل های از پیش ساخته خصلتی پنهان کار دارند و تحلیل گر را به مسیری می رانند که شاید چندان انتخابی نباشد.

بر انتخابات نهم ریاست جمهوری تحلیل های بسیاری نوشته شد. برخی این پدیده را پدیده غلبه حاشیه بر متن خواندند، برخی آن را غلبه بنیادگرایی خواندند، برخی آن را در چارچوب سنت گرایی تحلیل کردند و برخی دیگر قدرت گرفتن جریان حجتیه ؛ اما در اغلب این تحلیل ها «چیستی» این پدیده غایب بود و در واقع با یک نام گذاری از دشواری تامل در چیستی آن عبور کرده و به چگونگی قدرت گرفتن آنان رسیده بودند .

این ویژگی در تحلیل های مربوط به «انقلاب اسلامی» نیز دیده می شود. اغلب تحلیل ها بر مبنایی از تحلیل های قبلی استوار است و در «چیستی» تامل نمی شود. تامل نکردن در چیستی پدیده، ما را به پذیرش مفهوم سازی ها و چارچوب های تحلیلی پیشین وامی دارد و آن خصلت پنهان کار به همان مسیری می رانندمان که دیگران از آن رفته اند و راه های نرفته می ماند و باده های نخورده که در رگ تاک است! مقاله محمدرضا نیکفر با عنوان «ایمان و تکنیک» از این منظر حائز اهمیت است. او در این مقاله تلاش کرده است بر چیستی پدیده ای که می خواهد تحلیلش کند، تامل کند و اگر از چگونگی و چرایی رفتارهای آن نیز سخنی به میان می آید، بر مدار همین چیستی است و به خاطر همین چیستی است که قالب های پیشین را برای تحلیلش متناسب نیافته است .

او با تردید درباره آگاهی های پیشین آغاز کرده است؛ چیزی که کمتر می توانیم سراغش را بگیریم. این شاید مهم ترین ویژگی این مقاله و مقاله های پیشین نیکفر باشد؛ تلاش برای دستیابی به مدلی که همه جوانب پدیده مورد تحلیل را در خود جای دهد، هر چند که ممکن است با نتایج به دست آمده او همدلی نداشته باشیم.

«ایمان و تکنیک» تحلیلی بی طرفانه از وضعیتی انتزاعی نیست. نویسنده اگرچه در مدل های از پیش ساخته محدود نشده است، اما چون پژوهشگران آکادمیک نیز بی طرفی محافظه کارانه پیشه نکرده و پسند و ناپسندش در نوشته اش آشکار است و به همین دلیل است که ممکن است کسانی با یافته هایش همدل نباشند، اما بدون تردید نمی توان آن را جدی نگرفت.

این تحلیل اگرچه تمام «انقلاب اسلامی» را در بر گرفته است، اما با گوشه چشمی به انتخابات نهم ریاست جمهوری نوشته شده است و شاید از همین زاویه بتوان با آن وارد گفت و گویی انتقادی شد. این تحلیل دو نقطه عزیمت می توانست داشته باشد؛ یکی اینکه این پرسش در آن بررسی شود که «ترکیب دین و تکنیک به کجا می رسد؟» و دیگر اینکه «وضعیت امروز ایران چه وضعیتی است؟» به نظر می رسد نقطه عزیمت در طول مقاله تغییر کرده است. گرچه موضوع اصلی به گواه مقدمه مقاله تحلیل وضعیت ایران است، اما گاهی احساس می شود که نویسنده مقاله بیشتر به «ترکیب ایمان و تکنیک» پرداخته و وضعیت امروز ایران به عنوان یکی از محصول های چنین ترکیبی در حاشیه مورد بررسی قرار گرفته است. چنین بررسی البته خود اهمیتی بسیار دارد، اما خلط آن با موضوع «بررسی وضعیت امروز ایران» می تواند موجب غفلت از زوایایی از موضوع شود.

برای نیکفر در بررسی ترکیب ایمان اسلامی و تکنیک، مهندسان مسلمان پدیده ای حائز اهمیت است که از چشم دیگر تحلیلگران پنهان مانده است. توجه به این نکته در تحلیل نیکفر را می توان یکی از زوایای درخشانی خواند که جایش در تحلیل های دیگر خالی است. به نظر او «نیروی محرکه جهاد، نه در حوزه، بلکه در دستگاه حاکمیت است... متخصصان اصلی آن نیز سرمهندسان نظام اند، نه آنانی که در حجره نشسته اند.» اینکه در «ترکیب ایمان و تکنیک» یا حتی وضعیت امروز ایران، مهندسان مسلمان به دلیل آشنایی شان با تکنیک غربی نقشی کلیدی ایفا می کنند شکی نیست و توجه نویسنده به آنان می تواند زوایای تازه ای به بررسی های وضعیت امروز ایران بگشاید، اما این توجه نباید نگاه ما را از جریان های مهم

دیگری که واقعاً موجودند، دور کند. در تحلیل نیکفر «روحانیون» به صورت یکپارچه و با عنوان سنت گرایان معرفی شده اند که در حجره نشسته اند و بر حاشیه صدم، حاشیه صد و یکم را می نویسند.

به نظر می رسد که چنین تلقی از روحانیون در ایران، تلقی متناسب با واقعیت نباشد. ضمن اینکه با منطق حاکم بر این تحلیل نیز که با کلیشه زدایی از مفهوم ها می آغازد تناسبی ندارد .

شاید همچنان که نمی توان «انقلاب اسلامی» را در متن معنایی سنت توضیح داد، جریان هایی از روحانیون مسلمان را نیز نتوان در این چارچوب توضیح داد. نه بنیادگرایی که تلاش می کنند خود بدون واسطه به تکنیک مدرن دست یابند و نه روحانیون نواندیشی که با پاره ای از ابزارهای مفهومی مدرن آشنا شده اند، در این چارچوب نمی گنجند، اما ننگین شدن شان در این چارچوب به معنای کم رنگ بودن نقش شان نیست. .

از سوی دیگر تمام مهندسان مسلمان را نیز در صف بندی های امروز ایران نمی توان به یک صفت و با ویژگی های یگانه ای توصیف کرد . آنچه را که نیکفر در مقاله خود با دقت و درستی آورده است، می توان توصیف جریانی از مسلمانان تحصیل کرده خواند که به ترکیبی از ایمان و تکنیک می اندیشند و در عملی کردن آن سال ها است گام می زنند که عواقب و ویژگی هایش در این مقاله به خوبی آمده است. به عبارت دیگر نقش جریان هایی مثل تکنوکرات های مسلمان (نزدیک به کارگزاران)، لیبرال های مسلمان (نزدیک به نهضت آزادی و جناح راست ملی - مذهبی ها)، سوسیال دموکرات های مسلمان (نزدیک به جناح چپ ملی - مذهبی ها)، لیبرال های چپ مسلمان (نزدیک به جبهه مشارکت و اصلاح طلبان) _ اگر این نامگذاری ها از دقت کافی برخوردار باشد- در این تحلیل غایب است. البته نویسنده اشاره هایی کوتاه به نقش اصلاح طلبان در چارچوب تحلیلی خود داشته است، اما به هر حال پدیده مهندسان مسلمان، پدیده یکپارچه و یکدستی نیست و نمی توان نقش این جریان ها را (هم در مقام مشارکت شان در حکومت در دوره های مختلف پس از انقلاب و هم در مقام منتقد و بدیل مهندسان جوان که خود را با صفت اصولگرا معرفی می کنند) نادیده گرفت.

اگر این بحث را به ایران محدود ندانیم و تجربه های مدرنیزاسیون در جهان اسلام را مدنظر داشته باشیم، باز هم تجربه های به چشم نیامدنی را می توان دید. نیکفر در مقاله اش از دو تجربه «مدرنیزاسیون خلقی» و «مدرنیزاسیون کوبیتی» نام می برد، اما تجربه اسلام گرایان در ترکیه و همچنین مالزی را و یا حتی تجربه

جمهوری اسلامی پاکستان را بررسی نمی کند. البته طبیعی است که او در این تحلیل نگاهی به عنصر بسیار مهم «نفت» دارد و از این نظر تجربه عراق و کویت به ایران شباهت بیشتری دارد، اما به هر حال این تجربه ها را هم نمی توان نادیده گرفت، حداقل از منظر «اراده به قدرت» که تکیه گاه تحلیل نیکفر است.

از این زاویه تامل در مقاله نیکفر بیش از آنکه تحلیل وضعیت دوران پس از انقلاب اسلامی ایران باشد، تحلیل گروه تازه برآمده ای است که البته تباری نیرومند دارد و از آغاز انقلاب تاکنون نقش مهم ایفا کرده است، مگر اینکه نیکفر برای این گروه و با این تبار نیرومند، نقش محوری قائل باشد و بقیه را حاشیه ای بداند که گویا چنین است، اما در این صورت غایب بزرگ این تحلیل «تاریخیت» است. آیا تمام این ۲۷ سال را می توان در این چارچوب تحلیل کرد؟ و اگر می توان تغییر و تحولات و استحاله های صورت گرفته کجا قرار می گیرد؟ آیا می توان گفت انقلاب اسلامی از آغاز تا امروز بدون تغییر مانده است؟ شاید در این تحلیل «ترکیب ایمان و تکنیک» چونان هسته ای سخت و بدون تغییر در نظر گرفته شده است که در تمام این تغییر و تحول ها ثابت مانده است، اما آیا تلقی از «ایمان» و تلقی از «تکنیک» در این سال ها ثابت مانده است؟ شاید توجه به این پرسش ها بتواند باب تازه ای بر این بحث مهم و کلیدی بگشاید و آن را کامل تر کند. نیکفر تلاش کرده است برخلاف برخی تحلیل های انتزاعی که تمام مشکلات تاریخ ایران را به یک عامل مثلاً «دین خوئی» فرو می کاهد، تحلیلی انضمامی ارائه دهد، اما در این تحلیل نیز «اراده به قدرت» جای عنصری مثل دین خوئی را می گیرد. «اراده به قدرت» چونان پاسخی مستحکم در برابر تمام چراهای ما می نشیند و این اراده به «اسلام» نسبت داده می شود و با ذکر صفات خداوند چون قاهر که در قرآن آمده است غریزه قدرت از ویژگی های اسلام دانسته می شود.

«قدرت» چون عنصری سامان بخش در این تحلیل به نظر می رسد که نیازمند واکاوی بیشتری است و شاید نتوان به اعتبار این که از صفات خداوند است و اولین حکومت اسلامی با قدرت، شکل گرفته است، ویژگی آئین اسلام قلمداد شود، زیرا نظام طرد و قهر در اغلب ادیان حضور دارد. شاید از همین زاویه بتوانیم در تعریف های مقاله از مفاهیم اصلی تحلیل تامل کنیم.

به نظر می رسد که پاره ای از مفاهیم نیازمند تعریف کامل تری باشند و نخستین مفهوم دین و مفاهیم مرتبط با آن باشد. عنوان این مقاله «ایمان و تکنیک» است، اما به تناوب در مقاله به جای ایمان، مفاهیم دیگری چون الهیات و الهیات سیاسی قرار می گیرد. آیا ایمان و الهیات یا الهیات سیاسی معنایی یکسان دارند؟ در

مقاله به اشاره درباره الهیات و الهیات سیاسی سخن گفته شده است، اما ایمان همچنان مبهم است. گذشته از آن مفاهیمی چون نهیلیسم دینی، یا مفهومی چون «مال» که در این تحلیل از مفاهیم مهم و اساسی هستند، تعریف نشده و مبهم رها شده اند. به همین خاطر است که وقتی در مقاله می آید: «روشنفکران اصلاح طلب مسلمان، که از ذات مدرن این نمایشگری تمامیت خواه غافل بودند، آن را «دین حداکثری» نامیدند و در برابر آن فکر «دین حداقلی» را مطرح کردند. دین جنبشی، ضرورتاً بیشینه خواه است. دین که به کم قناعت کند، در درجه نخست باید از محدوده سیاست خارج شود. روشنفکران مسلمان به جای حمله به فقه فربه شده، درست تر آن بود که به الهیات سیاسی می تاختند.» بلافاصله این پرسش پیش می آید که مگر الهیات سیاسی در چارچوبی غیر از اسلام فقهاتی ممکن است؟ پاسخ این پرسش حتی اگر مثبت باشد نیازمند تامل و توضیح بیشتری در باب رابطه فقه و سیاست است و نیازمند بررسی تاریخی تجربه حکومت های دینی از این منظر که جز فقه چه جنبه ای از اسلام در امر حکومت نقش ایفا کرده است و حاکمان مسلمان از کدام جنبه ها برای حکومت داری استفاده کرده اند.

با همه این بحث ها تحلیل نیکفر، تحلیل مهم و درخشانی است، حتی اگر با نتایج آن موافق نباشیم. چه این تحلیل را تحلیل پدیده انقلاب اسلامی بدانیم، چه تحلیل جریانی در درون انقلاب اسلامی و چه آن را متناسب با واقعیت بدانیم و چه حتی ندانیم، دعوت آن را به تامل در زاویه ای مهم از موضوع نمی توانیم، نپذیریم و آن تامل در «مدرنیت» این پدیده ها است. به عبارت دیگر این که اگر مدرنیت این پدیده را درک نکنیم، آن را نشناخته ایم! و نویسنده این مقاله تلاش کرده است درکی نو از مدرنیت این پدیده ارائه کند.